

نگاهی به دیدگاه رهبر معظم انقلاب

درباره فلسفه عاشورا

امیررضا دهقانی نیا*

مقدمه

بار دیگر در آستانه چشمه جوشان و پربرکت محرم و عاشورا قرار گرفته‌ایم و توفیق یافته‌ایم تا جان و دل را در معرض سرچمه فیوضات حضرت اباعبدالله (ع) قرار دهیم. شناخت اهمیت محرم هم از جهت حوادث و هم از جهت تاثیر آن در تاریخ و هم از جهت فرصتی که در اختیار حاملان پیام دینی قرار داده ضرورتی انکارناپذیر است. از نکات قابل تامل در بررسی وقایع تاریخی و سیره در اسلام، استخراج و ارائه یک منطق عملی برای مخاطبان و مسلمانان است. آنچه که متاسفانه از سوی مورخین و سیره‌شناسان در طول تاریخ مورد غفلت قرار گرفته است. همانطور که برای تفکر صحیح و سلیم نیاز به آشنایی با منطق و مبانی آن کاملاً محسوس است، برای مشی عملی انسانی نیز نیاز به منطق عملی، متقن و محکم مستند به شریعت باید مورد توجه

قرار گیرد. نکاتی که با دقت در معنای لغوی آن نیز کاملاً معلوم است. اما در طول تاریخ عموم مورخین به وقایع انگاری و بیان وقایع اکتفا کرده‌اند؛ در حالی که آنچه جوامع مسلمان به آنها احتیاج دارند، بررسی تاریخ، سیره و استنباط یک منطق عملی است.

بعنوان مثال مورخی فقط به ذکر این واقعت می‌پردازد که پیامبر اسلام (ص) از مکه به مدینه هجرت کردند و در نهایت حاشیه‌هایی از این هجرت بیان می‌شود. ولی در نقطه دیگری مورخی هوشیار و زیرک اهداف این هجرت و منطق عملی برای حرکت انسانها را مستنداً بیان می‌دارد و جریان تشکیل حکومت اسلامی را در این هجرت تبیین می‌کند. لذا دقت در سیره، احادیث و اسناد موجود معتبر در جهت استنباط این میزان، بسیار اهمیت دارد.

نکته قابل ذکر دیگر این است که حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای - مدظله العالی - با تجربه بسیار گرانقدر مبارزات انقلابی علیه طاغوت؛ و بعنوان رهبر، فقیه و مرجع تقلیدی عالیندر به تحلیل رویدادهای دنیای اسلام در آن دوره از تاریخ اقدام فرموده‌اند.

آنچه معظمله به عنوان هدف قیام و لزوم عمل به یک تکلیف جدید که زمینه اقدام به آن در عصر امام حسین (ع) ایجاد شده بود مطرح فرمودند، یکی از مهمترین گره‌های مربوط به شهادت متعدد در این باره را حل کرده است. موضوعی که به تحقیق، یک نظریه نوین و تحلیلی عمیق متأثر از تجارب منحصر به فرد معظمله در این باره است و می‌تواند افق نوینی را پیش روی شیعیان، تمام اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان در تحقیقات و حوزه عملکرد ارائه کند.

با تحقیق و تدقیق در فرمایشان معظمله که مجموعه‌ای غیر مکرر بالغ بر هشت برابر مکتوب پیش روی می‌باشد نکات دقیق و بسیار بدیعی در خصوص قیام امام حسین (ع) ارائه شده و این مجموعه بخش کوچکی از بیانات است که در قالب یک مقاله، متناسب با این مجال کوتاه ارائه شده است. و مطالب بسیار دقیق و مهمی از آن به دلیل مجال اندک این مقال باقی مانده است. آنچه که از یک ضرورت و عزم ملی در تدقیق و تحقیق فرمایشات، نظریه‌ها و نوآوریهای معظمله در این باره حکایت دارد..



اشاره

تحلیل و تبیین قیام امام حسین (ع) می‌تواند وفق بسیار تعیین‌کننده‌ای را پیش‌روی جوامع مسلمان ترسیم کند. از این‌رو تدقیق و تبیین زمینه‌ها، علل، درسها و عبرتهای این حرکت عظیم در جهت تجدید بنای نظام و جامعه‌ی اسلامی و احیای سنت نبوی و پایه‌گذاری تمدن شکوهمند اسلامی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

مهمی که متاسفانه مورد اهتمام و جدیت کامل اندیشمندان و حکومت‌های مسلمان قرار نگرفته است. اما دو ایده مهم در این خصوص طرح شده که برخی علل و هدف از قیام را حکومت و در نقطه مقابل عده‌ای دیگر محض شهادت تحلیل کرده‌اند. نظریه‌هایی که با پرسشهای متعددی روبه‌رو شده و از حل و تحلیل عمده آن ناتوان بوده است. در این میان مقام معظم رهبری - مدظله العالی - با طرح یک نظریه نوین به تحلیل این رویداد مهم پرداخته و انحراف تحلیلهای دیگر را آشکار فرموده‌اند. که قسمتی از آن در این مقاله در تبیین فلسفه‌ی قیام امام حسین (ع)؛ ارائه شده است.

قیام برای تشکیل حکومت

ایشان در این باره می‌گویند: دوست دارند چنین بگویند که حضرت خواست حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خود یک حکومت، تشکیل دهد. این هدف قیام ایسی عبدالله علیه‌السلام بود. این حرف، نیمه‌درست است؛ نمی‌گویم غلط است. اگر مقصود از این حرف، این است که آن بزرگوار برای تشکیل حکومت قیام کرد؛ به این نحو که اگر ببیند نمی‌شود انسان به نتیجه برسد، بگوید نشد دیگر، برگردیم؛ این غلط است.

بله؛ کسی که به قصد حکومت، حرکت می‌کند، تا آن‌جا پیش می‌رود که ببیند این کار، شدنی است. تا دید احتمال شدن این کار، یا احتمال عقلایی وجود ندارد، وظیفه‌اش این است که برگردد. اگر هدف، تشکیل حکومت است، تا آن‌جا جایز است انسان برود که بشود رفت. آن‌جا که نشود رفت، باید برگشت. اگر آن کسی که می‌گوید هدف حضرت از این قیام، تشکیل حکومت حقّه‌ی علوی است مرادش این است این درست نیست؛ برای این‌که مجموع حرکت امام، این را نشان نمی‌دهد.^۱

اشاره

به یقین درس‌های بسیاری در این قیام قابل ارائه است؛ اما یافتن مهم‌ترین و اصلی‌ترین عامل حرکت امام حسین (ع) برای این قیام بزرگ، اهمیت فراوانی دارد. چراکه می‌تواند یک راهبرد استراتژیک پیش روی امت‌های مسلمان و نخبگان جهان قرار دهد. بسیاری از نخبگان کوشیده‌اند علت قیام امام حسین (ع) را تلاش برای به دست آوردن قدرت و حاکمیت تعبیر کنند.

با توجه به آنکه صاحب‌نظران غربی عمدتاً موضوع سیاست را قدرت در محیط زمین تعریف می‌کنند، بنابراین با تکیه بر مبانی مادی، ذات حرکت‌ها و جنبش‌های سیاسی در جهان را در چارچوب این قوانین محک می‌زنند.

با توجه به تأثیرات فکری متقابل و نامتوازن غرب و شرق، جریان‌های روشنفکری و نوگرا در کشورهای شرقی نیز متأثر از برخی مؤلفه‌های این تفکرات، به تحلیل وقایع خود اقدام می‌کنند.

فارغ از درستی یا نادرستی این گرایش^۲، عده‌ای به امید زمینی کردن آموزه‌های ادیان سعی در ارائه تفاسیر ویژه از زندگانی الگوهای دینی دارند.

در کشور ما نیز برخی از روشنفکران و حتی برخی از مورخان، در تحلیل علت اصلی قیام امام حسین (ع)، خودآگاهانه و یا ناخودآگاهانه دچار این خطای مهم شده‌اند؛ بنابراین هدف اصلی این حماسه بزرگ را تشکیل حکومت دانسته‌اند.

از سوی دیگر، عده‌ای نیز با تأکید بر هدف بودن تشکیل حکومت، آن را در چارچوب‌های دینی طراحی کرده و معتقدند که حرکت امام به دلیل تشکیل حکومت حقه علوی بوده است.

در حالی که مجموع حوادث و سیره بر جای مانده از امام حسین (ع) در این قیام این را نشان نمی‌دهد.

همانطور که گذشت طرح تشکیل حکومت به عنوان هدف قیام امام حسین با دو قرائت انجام می‌شود: عده‌ای نفس کسب حاکمیت را هدف قیام و در مقابل عده‌ای دیگر، تشکیل حکومت حقه علوی را هدف قیام دانسته‌اند. مقام معظم رهبری هر دو نظریه را در تحلیل هدف دچار خطا دانسته و ایرادهای متعددی را به آن وارد ساخته‌اند.

با استفاده از قسمتی از بیانات بالا می‌توان ایرادهای زیر را به این دو نظریه وارد دانست.

الف) ایرادهای نظریه‌ای که هدف از قیام را کسب حاکمیت صرف دانسته است:

۱. عقلانی نبودن این احتمال؛ اگر هدف و قصد کسی فقط تشکیل حکومت باشد، تا آنجا حرکت می‌کند که زندگی و عزت خود و خاندانش به خطر نیفتند درحالی که در قیام عاشورا موضوع کاملاً متفاوت است.

۲. جایز نبودن این عمل؛ حتی اگر کسی وظیفه خود را هدف فوق بداند، تا زمانی مجاز است که این عمل را انجام دهد که امید به حصول این نتیجه وجود داشته باشد و در شرایطی که چنین امید تقدی وجود ندارد، هیچ انسانی وظیفه خود را در عملی ساختن این موضوع قرار نمی‌دهد.

در واقعه کربلا نیز ذره‌ای هم این امید تقد برای تشکیل حکومت وجود ندارد؛ بویژه بعد از صف‌آرایی در دشت نینوا و کثرت دشمنان و اینکه نتیجه ظاهری آن تا حدودی معلوم بود.

بنابراین این احتمال نمی‌تواند دقیق باشد.

ب) ایرادهای نظریه‌ای که هدف از قیام را تشکیل حکومت حقه الهی دانسته است:

۱. در خصوص این قیام، شناخت هدف اصلی و بالذات این حماسه مطرح است و اینکه هدف فوق‌الذکر به عنوان هدف حاکم بر زندگی مستمر تمام معصومین تبیین شده است. اما هر یک از افعال ذیل این هدف کلان، هدف اصلی و اولی نیز دارند.

مقام معظم رهبری در قسمتی از پیامشان به کنگره علمی زندگی امام هشتم (ع)، مورخ ۶۳/۵/۲۰ درباره تحلیل زندگانی ائمه، یک نظریه نویسی را به شرح ذیل بیان فرمودند:

زندگی ائمه (ع) را باید به عنوان درس و اسوه فرا بگیریم؛ نه فقط به عنوان خاطره‌های شکوهمند و ارزنده. و این، بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران، ممکن نیست. بنده شخصا علاقه‌ای به این بعد و جانب از زندگی ائمه (ع) پیدا کردم، و بد نیست این را عرض کنم که اول بار، این فکر برای بنده در سال ۱۳۵۰ و در دوران محنت‌بار یک امتحان و ابتلاء دشوار پیدا شد.

اگرچه قبل از آن به ائمه، به صورت مبارزان بزرگی که در راه اعلائی کلمه توحید و استقرار حکومت الاهی، فداکاری می‌کردند، توجه داشتم، اما نکته‌ای که در آن برهه ناگهان برای من روشن شد، این بود که زندگی این بزرگواران، علی‌رغم تفاوت ظاهری - که بعضی حتی میان برخی از بخش‌های این زندگی احساس تناقض کردند - در مجموع یک حرکت مستمر و طولانی است، که از سال دهم، یازدهم هجرت شروع می‌شود، و دویست و پنجاه سال ادامه پیدا می‌کند، و به سال دویست و شصت - که سال شروع غیبت صغری است - در زندگی ائمه خاتمه پیدا می‌کند. این بزرگواران یک واحدند، یک شخصیتند. شک نمی‌شود کرد که هدف و جهت آنها یکی است. پس ما به جای اینکه بیایم زندگی امام حسن مجتبی (ع) را جدا، و زندگی امام حسین (ع) را جدا، و زندگی امام سجاد (ع) را جدا تحلیل کنیم - تا احیاناً در دام این اشتباه خطرناک بیفتیم که سیره این سه امام، به خاطر اختلاف ظاهری با هم متعارض و متخالفند - باید یک انسانی را فرض کنیم که دویست و پنجاه سال عمر کرده، و در سال یازدهم هجرت قدم در یک راهی گذاشته، و تا سال دویست و شصت هجری، این راه را طی کرده است.

تمام حرکات این انسان بزرگ و معصوم، با این دید قابل فهم و قابل توجیه خواهد بود. هر انسانی که از عقل و حکمت برخوردار باشد - ولو نه از عصمت - در یک حرکت بلند مدت، تاکتیکی‌ها و اختیاراتی موضعی خواهد داشت. گاهی ممکن است لازم بداند که تند حرکت کنند، و گاهی کند. گاهی حتی ممکن است به عقب‌نشینی حکیمانه دست بزنند، اما همان

عقب‌نشینی هم از نظر کسانی که علم و حکمت و هدف‌داری او را می‌دانند، یک حرکت به جلو محسوب می‌شود.

با این دید، زندگی امیرالمؤمنین، با زندگی امام مجتبی(ع)، با زندگی حضرت اباعبدالله(ع)، با زندگی هشت امامی دیگر - تا سال دویست و شصت - یک حرکت مستمر است. این را بنده در آن سال متوجه شدم، و با این دید وارد زندگی آن‌ها شدم، یک بار دیگر نگاه کردم و هر چه پیش رفتم، این فکر تأیید شد. البته بحث در این باب در گنجایش یک مجلس نیست ولیکن توجه به این که زندگی مستمر این عزیزان معصوم و بزرگوار - از اهل بیت رسول خدا (ص) - با یک جهت‌گیری سیاسی همراه است، قابل این است که به عنوان یک فصل جداگانه، مورد عنایت قرار بگیرد؛ و بنده امروز به این مطلب خواهم پرداخت...»

... مبارزه سیاسی، نه آن اولی است و نه این دومی؛ عبارت است از مبارزه‌ای با یک هدف سیاسی. آن هدف سیاسی چیست؟ عبارت است از تشکیل حکومت اسلامی و ... به تعبیر ما - حکومت علوی. ائمه از لحظه وفات رسول‌الله تا سال ۲۶۰، در صدد بودند که حکومت الهی را در جامعه اسلامی به وجود بیاورند؛ این، اصل مدعا است.

اشاره

هدف فوق، یک هدف کلی در زندگانی ائمه بوده است که در زندگانی یکایک آن بزرگواران قابل تطبیق است؛ اما حماسه عاشورا یک حرکت ویژه، با علل و اهداف و با اصلی منطبق بر جنبش، قابل ارزیابی است؛ هرچند این هدف نیز در طول هدف مذکور تعریف خواهد شد.

۲. از سویی مجموع حرکت و سیره ثبت شده امام نیز نشان می‌دهد که مراد و هدف اصلی دیگری نیز برای این حماسه به غیر از آن هدف کلان و در طول آن مطرح است. لذا این هدف نیز، هدف اصلی نمی‌باشد.

قیام برای شهید شدن

معظم‌له درباره نظر دوم می‌فرماید: نه آقا، حکومت چیست؛ حضرت می‌دانست که نمی‌تواند حکومت تشکیل دهد؛ بلکه اصلاً آمد تا کشته و شهید شود! این حرف هم مدتی بر سر زبانها خیلی شایع بود! بعضی با تعبیرات زیبای شاعرانه‌ای هم این را بیان می‌کردند. حتی من دیدم بعضی از علمای بزرگ ما هم این را فرموده‌اند. این حرف که اصلاً حضرت، قیام کرد برای این‌که شهید شود، حرف جدیدی نبوده است. گفت: چون با ماندن نمی‌شود کاری کرد، پس برویم با شهید شدن، کاری بکنیم!

این حرف را هم، ما در استاد و مدارک اسلامی نداریم که برو خودت را به کام کشته شدن ببنداز. ما چنین چیزی نداریم. شهادتی را که ما در شرع مقدّس می‌شناسیم و در روایات و آیات قرآن از آن نشان می‌بینیم، معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدّسی که واجب یا راجح است، برود و در آن راه، تن به کشتن هم بدهد. این، آن شهادت صحیح اسلامی است. اما این‌که آدم، اصلاً راه بیفتد برای این‌که «من بروم کشته شوم» یا یک تعبیر شاعرانه‌ی چینی که «خون من پای ظالم را بلغزاند و او را به زمین بزنند» اینها آن چیزی نیست که مربوط بدان حادثه‌ی به آن عظمت است. در این هم بخشی از حقیقت هست؛ اما هدف حضرت، این نیست. پس به طور خلاصه، نه می‌توانیم بگوییم که حضرت قیام کرد برای تشکیل حکومت و هدفش تشکیل حکومت بود، و نه می‌توانیم بگوییم حضرت برای شهید شدن قیام کرد^۳

اشاره

مقابل نظریه قبل، عده‌ای دیگر هدف از قیام را شهادت دانسته‌اند؛ به این معنا که اصلاً حضرت هیچ انگیزه‌ای برای تشکیل حکومت نداشته و فقط برای شهادت آمدند و این درحالی است که این نظریه نیز خطا بوده و قادر به تحلیل دقیق ابعاد واقعه نیست. معظم‌له در خصوص این نظریه و شیوع آن تأکید داشته و حتی نسبت به وقوع این خطا در سخنان برخی از علمای بزرگ هشدار می‌دهند.

نکته قابل توجه درباره این عقیده این است که نظریه مذکور از دیرباز مطرح بوده و به هیچ عنوان یک ایده نو در تحلیل این حماسه محسوب نمی‌شود.

ایراد وارد بر این نظریه مستند به بیانات معظم له به شرح ذیل است:

این ایده معارض با معنای برگرفته از روایات و آیات، درباره مفهوم و معنای شهادت است.

آنچه به عنوان شهادت صحیح اسلامی طرح می‌شود، این است که انسان به دنبال هدف مقدسی برود که واجب یا راجح است در آن راه تن به کشتن بدهد.

این معنا که انسان صرفاً برود خود را به کشتن دهد، با مضامین دینی ما سازگار نیست. با توجه به بیانات فوق معلوم می‌شود که هر دو گروه در تحلیل و تعیین هدف راه به بیراهه رفته و اصطلاحاً هدف و نتیجه را خلط کرده‌اند؛ چنان‌که آن دسته که حکومت یا شهادت را هدف دانسته‌اند؛ زیرا حکومت یا شهادت نتایج است که بر این قیام قابل تطبیق است.

خلط، هدف و نتیجه

کسانی که گفته‌اند «هدف، حکومت بود»، یا «هدف، شهادت بود»، میان هدف و نتیجه، خلط کرده‌اند. نخیر؛ هدف، اینها نبود. امام حسین علیه‌السلام، هدف دیگری داشت؛ منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می‌طلبد که این حرکت، یکی از دو نتیجه را داشت: «حکومت»، یا «شهادت». البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت. هم مقدمات حکومت را آماده کرد و می‌کرد؛ هم مقدمات شهادت را آماده کرد و می‌کرد. هم برای این توطین نفس می‌کرد، هم برای آن. هر کدام هم می‌شد، درست بود و ایرادی نداشت؛ اما هیچ کدام هدف نبود، بلکه دو نتیجه بود. هدف، چیز دیگری است.^۴

اگر بخواهیم هدف امام حسین علیه‌السلام را بیان کنیم، باید این‌طور بگوییم که هدف آن بزرگوار عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات دین که آن واجب عظیم را هیچ

کس قبل از امام حسین حتی خود پیغمبر انجام نداده بود. نه پیغمبر این واجب را انجام داده بود، نه امیرالمؤمنین، نه امام حسن مجتبی.

واجبی بود که در بنای کلی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام، جای مهمی دارد. با وجود این که این واجب، خیلی مهم و بسیار اساسی است، تا زمان امام حسین، به این واجب عمل نشده بود عرض می‌کنم که چرا عمل نشده بود امام حسین باید این واجب را عمل می‌کرد تا درسی برای همه‌ی تاریخ باشد. مثل این که پیغمبر حکومت تشکیل داد؛ تشکیل حکومت درسی برای همه‌ی تاریخ اسلام شد و فقط حکمش را نیاورد. یا پیغمبر، جهاد فی سبیل الله کرد و این درسی برای همه‌ی تاریخ مسلمین و تاریخ بشر تا ابد شد. این واجب هم باید به وسیله‌ی امام حسین علیه‌السلام انجام می‌گرفت تا درسی عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد.

حالا چرا امام حسین این کار را بکند؟ چون زمینه‌ی انجام این واجب، در زمان امام حسین پیش آمد. اگر این زمینه در زمان امام حسین پیش نمی‌آمد؛ مثلاً در زمان امام علی النقی علیه‌السلام پیش می‌آمد، همین کار را امام علی النقی می‌کرد و حادثه‌ی عظیم و ذبح عظیم تاریخ اسلام، امام علی النقی علیه‌الصلاة والسلام می‌شد. اگر در زمان امام حسن مجتبی یا در زمان امام صادق علیهماالسلام هم پیش می‌آمد، آن بزرگواران عمل می‌کردند. در زمان قبل از امام حسین، پیش نیامد؛ بعد از امام حسین هم در تمام طول حضور ائمه تا دوران غیبت، پیش نیامد!

پس هدف، عبارت شد از انجام این واجب، که حالا شرح می‌دهم این واجب چیست. آن وقت به طور طبیعی انجام این واجب، به یکی از دو نتیجه می‌رسد: یا نتیجه‌اش این است که به قدرت و حکومت می‌رسد؛ اهلاً و سهلاً، امام حسین حاضر بود. اگر حضرت به قدرت هم می‌رسید، قدرت را محکم می‌گرفت و جامعه را مثل زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین اداره می‌کرد. یک وقت هم انجام این واجب، به حکومت نمی‌رسد، به شهادت می‌رسد. برای آن هم امام حسین حاضر بود.

خداوند امام حسین، و دیگر ائمه‌ی بزرگوار را طوری آفریده بود که بتوانند بار سنگین آن چنان شهادتی را هم که برای این امر پیش می‌آمد، تحمل کنند و تحمل هم کردند. البته داستان مصائب کربلا، داستان عظیم دیگری است. حال اندکی قضیه را توضیح دهم. برادران و

خواهران نمازگزار عزیز! پیغمبر اکرم و هر پیغمبری وقتی که می‌آید، یک مجموعه‌ی احکام می‌آورد. این احکامی را که پیغمبر می‌آورد، بعضی فردی است و برای این است که انسان خودش را اصلاح کند. بعضی اجتماعی است و برای این است که دنیای بشر را آباد و اداره کند و اجتماعات بشر را به پا بدارد. مجموعه‌ی احکامی است که به آن نظام اسلامی می‌گویند.

خوب؛ اسلام بر قلب مقدس پیغمبر اکرم نازل شد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی سبیل الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در مقابل حکومت را آورد. اسلام، همه‌ی این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم بیان فرمود.

«ما من شیء یقریکم من الجنة و یباعدکم من النار الا و قد نهیتکم عند و امرتکم به»^۶
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، همه‌ی آن چیزهایی را که می‌تواند انسان و یک جامعه‌ی انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود. نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. خوب؛ در زمان پیغمبر، حکومت اسلامی و جامعه‌ی اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا و زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبی اکرم و آن کسی است که به جای او می‌نشیند.

... خط هم روشن و مشخص است. باید جامعه‌ی اسلامی و فرد اسلامی از این خط، بر روی این خط و در این جهت و از این راه حرکت کند؛ که اگر چنین حرکتی هم انجام گیرد، آن وقت انسانها به کمال می‌رسند؛ انسانها صالح و فرشته‌گون می‌شوند، ظلم در میان مردم از بین می‌رود؛ بدی، فساد، اختلاف، فقر و جهل از بین می‌رود. بشر به خوشبختی کامل می‌رسد و بنده‌ی کامل خدا می‌شود.

اسلام این نظام را به وسیله‌ی نبی اکرم آورد و در جامعه‌ی آن روز بشر پیاده کرد. در کجا؟ در گوشه‌ای که اسمش مدینه بود و بعد هم به مکه و چند شهر دیگر توسعه داد.^۷

نظریه نوین معظم‌له درباره تبیین هدف و فلسفه قیام عاشورا

با توجه به آنچه معظم‌له درباره رد دو نظریه بیان فرموده‌اند، در ادامه نقطه ثقل خطا را معین کرده و فرمودند که هیچ یک از اینها اصلا هدف نیستند و هدف موضوع دیگری است و این دو موضوع نتیجه هستند.

نکته مهم، تغییر اساسی است که با حاکمیت یزید در این دوره آغاز می‌شود. این تغییر مهم سبب می‌شود تا زمینه یک تکلیف جدید ایجاد شود؛ تکلیفی که تا قبل از امام حسین(ع) در زمان هیچ یک از ائمه(ع) و پیامبر مطرح نبوده است.

با آغاز حاکمیت یزید، خوف انحراف کل اسلام و معارف آن کاملاً محسوس شده و با توجه به ضعف ذاتی یزید در مقایسه با حاکم قبلی، موقعیت مناسب برای انجام این واجب و آگاهی مسلمین مهیا شده است.

آنچه که با استفاده از بیانات به شکل زیر قابل طرح است عبارتند از:

۱. حاکمیت یزید سبب انحراف کل اسلام و معارف اسلام است.
 ۲. برای جلوگیری از این انحراف، وظیفه جدیدی مقابل مسلمین مطرح شده که تا قبل از آن نبوده است.

۳. تکلیف جدید، تلاش برای برگرداندن جامعه اسلامی به معیارهای نبوی است.

۴. وجود موقعیت مناسب ابلاغ پیام به مسلمانان حتی در صورت شهادت امام حسین(ع) ایجاد شده است.

تا قبل از امام حسین(ع)، این انحراف به این حد در جامعه اسلامی نرسیده بود و موقعیت مناسب ابلاغ پیام، به دلیل سیاست‌های مکارانه حاکم قبلی با مسلمان، وجود نداشته است.

پیامبر علاوه بر حکم تشکیل حکومت، به تشکیل آن نیز اقدام می‌کنند و با گذشت زمان و تخطی حاکمان، زمینه‌های انحراف ایجاد می‌شود که در دوره امام حسین(ع)

زمینه و موقعیت مناسب برای انجام این تکلیف بزرگ یا تجدید بنای نظام اسلامی به وجود می‌آید.

هدف امام حسین(ع) از قیام، عمل به یک تکلیف جدید که عبارت از احیای مجدد اسلام و تجدید بنای نظام اسلامی و جلوگیری از انحراف کل اسلام است. حال این قیام یا نتیجه‌اش شهادت است - چنانچه در سال ۶۱ هجری اتفاق افتاد - یا تشکیل حکومت اسلامی است - چنانچه نسخه کوچکی از آن در دوره حضرت امام(ره) اتفاق افتاد - و حضرت برای هر دو نتیجه مهیا بوده‌اند.

دلایل متعددی را مقام معظم رهبری در این باره ارائه فرموده‌اند که فهرستی خلاصه از آن در ذیل ارائه می‌شود.

کلمات و مکتوب‌های گهربار امام حسین(ع) در این باره بهترین دلیل و موید بر اثبات این نظریه جدید است:

۱. سخن حضرت به ولید، حاکم مدینه، هنگامی که حاکمیت از امام تقاضای بیعت با یزید را داشت.

۲. پاسخ حضرت به مروان، فردای روزی که پاسخ ولید را فرموده بودند.

۳. صحبت‌ها و وصیت حضرت هنگام خروج از مکه که با محمد بن حنفیه داشته‌اند و تأکید حضرت بر این موضوع که هدف از قیام برای این نیست که فقط شهید شویم، بلکه برای اصلاح می‌رویم.

۴. دو نامه‌ای که حضرت در مکه به رؤسای بصره و کوفه نوشته‌اند و بر هدف اصلاح و احیای سنت پیامبر در نظام اسلامی تأکید فرموده‌اند.

۵. فرمایش حضرت در مکانی به نام «بیضه» در حالی که حرب بن یزید هم در کنار حضرت حضور داشتند.

۶. بیانات حضرت هنگام ملحق شدن چهار نفر به ایشان که در توقفگاه (ازید) درباره تبیین هدف قیام ایراد فرمودند.

۷. بیاناتی که حضرت در خطبه اول بعد از ورود به سرزمین کربلا بیان فرمودند.

با توجه به مطالب فوق که تفصیل آن در ادامه این اشاره می‌آید، شبهات و پرسش‌های موجود در این باره قابل حل بوده و می‌توان یک الگوی عملی پیش روی جامعه بشری بویژه جوامع مسلمان ارائه کرد.

خوف انحراف کلّ اسلام و معارف اسلام

سوالی در این جا باقی می‌ماند و آن این‌که: اگر این قطاری را که پیغمبر اکرم بر روی این خطّ به راه انداخته است، دستی، یا حادثه‌ای آمد و آن را از خط خارج کرد، تکلیف چیست؟ اگر جامعه‌ی اسلامی منحرف شد؛ اگر این انحراف به جایی رسید که خوف انحراف کلّ اسلام و معارف اسلام بود، تکلیف چیست؟

دو نوع انحراف داریم. یک وقت مردم فاسد می‌شوند خیلی وقتها چنین چیزی پیش می‌آید اما احکام اسلامی از بین نمی‌رود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد می‌شوند، حکومتها هم فاسد می‌شوند، علما و گویندگان دین هم فاسد می‌شوند! از آدمهای فاسد، اصلاً دین صحیح صادر نمی‌شود. قرآن و حقایق را تحریف می‌کنند؛ خوبها را بد، بدها را خوب، منکر را معروف و معروف را منکر می‌کنند! خطّی را که اسلام مثلاً به این سمت کشیده است، صدو هشتاد درجه به سمت دیگر عوض می‌کنند! اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد، تکلیف چیست؟

البته پیغمبر فرموده بود که تکلیف چیست؛ قرآن هم فرموده است: «من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه»^۱ آخر و آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که از قول امام حسین برایتان نقل می‌کنم.

امام حسین علیه‌السلام، این روایت پیغمبر را برای مردم خواند. پیغمبر فرموده بود؛ اما آیا پیغمبر می‌توانست به این حکم الهی عمل کند؟ نه؛ چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه منحرف شده باشد. اگر جامعه، منحرف شد، باید کاری کرد. خدا حکمی در این جا دارد. در جوامعی که انحراف به حدّی پیش می‌آید که خطر انحراف اصل اسلام است، خدا تکلیفی دارد. خدا انسان را در هیچ قضیه‌ای بی تکلیف نمی‌گذارد.

پیغمبر، این تکلیف را فرموده است قرآن و حدیث گفته‌اند اما پیغمبر که نمی‌تواند به این تکلیف عمل کند.^۱

چون این تکلیف را آن وقتی می‌شود عمل کرد که جامعه، منحرف شده باشد. جامعه در زمان پیغمبر و زمان امیرالمؤمنین که، به آن شکل منحرف نشده است. در زمان امام حسن که معاویه در رأس حکومت است، اگرچه خیلی از نشانه‌های آن انحراف، پدید آمده است، اما هنوز به آن حدّی نرسیده است که خوف تبدیل کلی اسلام وجود داشته باشد. شاید بشود گفت در برهه‌ای از زمان، چنین وضعیتی هم پیش آمد؛ اما در آن وقت، فرصتی نبود که این کار انجام گیرد موقعیت مناسبی نبود این حکمی که جزو مجموعه‌ی احکام اسلامی است، اهمّیتش از خود حکومت کمتر نیست؛ چون حکومت، یعنی اداره‌ی جامعه. اگر جامعه بتدریج از خط، خارج و خراب و فاسد شد و حکم خدا تبدیل شد؛ اگر ما آن حکم تغییر وضع و تجدید حیات یا به تعبیر امروز انقلاب، اگر آن حکم انقلاب را نداشته باشیم، این حکومت به چه دردی می‌خورد؟^{۱۱}

اهمیت برگرداندن جامعه‌ی منحرف به خط اصلی

پس اهمیت آن حکمی که مربوط به برگرداندن جامعه‌ی منحرف به خط اصلی است، از اهمیت خود حکم حکومت کمتر نیست. شاید بشود گفت که اهمّیتش از جهاد با کفار بیشتر است. شاید بشود گفت اهمّیتش از امر به معروف و نهی از منکر معمولی در یک جامعه‌ی اسلامی بیشتر است. حتی شاید بشود گفت اهمّیت این حکم از عبادات بزرگ الهی و از حج بیشتر است. چرا؟ به خاطر این که در حقیقت این حکم، تضمین کننده‌ی زنده شدن اسلام است؛ بعد از آن که مشرف به مردن است، یا مرده و از بین رفته است.

خوب؛ چه کسی باید این حکم را انجام دهد؟ چه کسی باید این تکلیف را به جا بیاورد؟ یکی از جانشینان پیغمبر، وقتی در زمانی واقع شود که آن انحراف، به وجود آمده است. البته به شرط این که موقعیت مناسب باشد؛ چون خدای متعال، به چیزی که فایده ندارد تکلیف نکرده است. اگر موقعیت مناسب نباشد، هر کاری نکنند، فایده‌ای ندارد و اثر نمی‌بخشد. باید موقعیت مناسب باشد.

البته موقعیت مناسب بودن هم معنای دیگری دارد؛ نه این که بگوییم چون خطر دارد، پس موقعیت مناسب نیست؛ مراد این نیست. باید موقعیت مناسب باشد؛ یعنی انسان بدانند این کار را

که کرد، نتیجه‌ای بر آن مترتب می‌شود؛ یعنی ابلاغ پیام به مردم خواهد شد، مردم خواهند فهمید و در اشتباه نخواهند ماند. این، آن تکلیفی است که باید یک نفر انجام می‌داد.

در زمان امام حسین علیه‌السلام، هم آن انحراف به وجود آمده، هم آن فرصت پیدا شده است. پس امام حسین باید قیام کند؛ زیرا انحراف پیدا شده است. برای این‌که بعد از معاویه کسی به حکومت رسیده است که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمی‌کند! شُرب خمر و کارهای خلاف می‌کند. تعرضات و فسادهای جنسی را واضح انجام می‌دهد. علیه قرآن حرف می‌زند. علناً شعر برخلاف قرآن و بر ردّ دین می‌گوید و علناً مخالف با اسلام است! منتها چون اسمش رئیس مسلمانهاست، نمی‌خواهد اسم اسلام را براندازد. او عامل به اسلام، علاقه‌مند و دلسوز به اسلام نیست؛ بلکه با عمل خود، مثل چشمه‌ای که از آن مرتب آب گندیده تراوش می‌کند و بیرون می‌ریزد و همه‌ی دامنه را پر می‌کند، از وجود او آب گندیده می‌ریزد و همه‌ی جامعه‌ی اسلامی را پر خواهد کرد! حاکم فاسد، این گونه است دیگر؛ چون حاکم، در رأس قلّه است و آنچه از او تراوش کند، در همان‌جا نمی‌ماند برخلاف مردم عادی بلکه می‌ریزد و همه‌ی قلّه را فرا می‌گیرد!

مردم عادی، هرکدام جای خودشان را دارند. البته هر کس که بالاتر است؛ هر کس که موقعیت بالاتری در جامعه دارد، فساد و ضررش بیشتر است. فساد آدمهای عادی، ممکن است برای خودشان، یا برای عده‌ای دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در رأس قرار گرفته است، اگر فاسد شد، فساد او می‌ریزد و همه‌ی فضا را پر می‌کند؛ همچنان که اگر صالح شد، صلاح او می‌ریزد و همه‌ی دامنه را فرا می‌گیرد.

چنین کسی با آن فساد، بعد از معاویه، خلیفه‌ی مسلمین شده است! خلیفه‌ی پیغمبر! از این انحراف بالاتر؟! زمینه هم آماده است. زمینه آماده است، یعنی چه؟ یعنی خطر نیست. چرا؛ خطر که هست. مگر ممکن است کسی که در رأس قدرت است، در مقابل انسانهای معارض، برای آنها خطر نیافریند؟ جنگ است دیگر. شما می‌خواهی او را از تخت قدرت پایین بکشی و او بنشیند تماشا کند! بدیهی است که او هم به شما ضربه می‌زند. پس خطر هست.

امام حسین در مقابل تکلیف جدید

این که می‌گوییم موقعیت مناسب است، یعنی فضای جامعه‌ی اسلامی، طوری است که ممکن است پیام امام حسین به گوش انسانها در همان زمان و در طول تاریخ برسد. اگر در زمان معاویه، امام حسین می‌خواست قیام کند، پیام او دفن می‌شد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است. سیاستها به گونه‌ای بود که مردم نمی‌توانستند حقانیت سخن حق را بشنوند. لذا همین بزرگوار، ده سال در زمان خلافت معاویه، امام بود، ولی چیزی نگفت؛ کاری، اقدامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیت آنجا مناسب نبود.^{۱۱}

قبلش هم امام حسن علیه‌السلام بود. ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیت مناسب نبود. نه این که امام حسین و امام حسن، اهل این کار نبودند. امام حسن و امام حسین، فرقی ندارند. امام حسین و امام سجاد، فرقی ندارند. امام حسین و امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهم‌السلام فرقی ندارند. البته وقتی که این بزرگوار، این مجاهدت را کرده است، مقامش بالاتر از کسانی است که نکردند؛ اما اینها از لحاظ مقام امامت یکسانند. برای هر یک از آن بزرگواران هم که پیش می‌آمد، همین کار را می‌کردند و به همین مقام می‌رسیدند.

خوب؛ امام حسین هم در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است. پس باید آن تکلیف را انجام دهد. موقعیت هم مناسب است؛ پس دیگر عذری وجود ندارد. لذا عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس اینها که عامی نبودند، همه دین‌شناس، آدمهای عارف، عالم و چیز فهم بودند وقتی به حضرت می‌گفتند که «آقا! خطر دارد، نروید» می‌خواستند بگویند وقتی خطری در سر راه تکلیف است، تکلیف، برداشته است. آنها نمی‌فهمیدند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته شود.^{۱۲}

نسخه‌ی کوچکی از حرکت سیدالشهدا (ع) در زمان امام ما

این تکلیف، همیشه خطر دارد. آیا ممکن است انسان، علیه قدرتی آنچنان مقتدر به حسب ظاهر قیام کند و خطر نداشته باشد؟! مگر چنین چیزی می‌شود؟! این تکلیف، همیشه خطر دارد. همان تکلیفی که امام بزرگوار انجام داد. به امام هم می‌گفتند «آقا! شما که با شاه

درافتاده‌اید، خطر دارد.» امام نمی‌دانست خطر دارد؟! امام نمی‌دانست که دستگاه امنیتی رژیم پهلوی، انسان را می‌گیرد، می‌کشد، شکنجه می‌کند، دوستان انسان را می‌کشد و تبعید می‌کند؟! امام اینها را نمی‌دانست؟!

کاری که در زمان امام حسین انجام گرفت، نسخه‌ی کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت؛ منتها آن‌جا به نتیجه‌ی شهادت رسید، این‌جا به نتیجه‌ی حکومت. این همان است؛ فرقی نمی‌کند. هدف امام حسین با هدف امام بزرگوار ما یکی بود. این مطلب، اساس معارف حسین است. معارف حسینی، بخش عظیمی از معارف شیعه است. این پایه‌ی مهمی است و خود یکی از پایه‌های اسلام است.^{۱۳}

تجدید بنای نظام و جامعه‌ی اسلامی

هدف، عبارت شد از بازگرداندن جامعه‌ی اسلامی به خطّ صحیح. چه زمانی؟ آن وقتی که راه، عوضی شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانتِ کسانی، مسلمین را منحرف کرده و زمینه و شرایط هم آماده است

البته دوران تاریخ، اوقات مختلفی است. گاهی شرایط آماده است و گاهی آماده نیست. زمان امام حسین آماده بود، زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد. هدف یکی بود. منتها وقتی انسان به دنبال این هدف راه می‌افتد و می‌خواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند، برای این‌که اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند، یک وقت است که وقتی قیام کرد، به حکومت می‌رسد؛ این یک شکل آن است در زمان ما بحمدالله این‌طور شد یک وقت است که این قیام، به حکومت نمی‌رسد؛ به شهادت می‌رسد.

آیا در این صورت، واجب نیست؟ چرا؛ به شهادت هم برسد واجب است. آیا در این صورتی که به شهادت برسد، دیگر قیام فایده‌ای ندارد؟ چرا؛ هیچ فرقی نمی‌کند. این قیام و این حرکت، در هر دو صورت فایده دارد چه به شهادت برسد، چه به حکومت منتها هر کدام، یک نوع فایده دارد. باید انجام داد؛ باید حرکت کرد.

این، آن کاری بود که امام حسین انجام داد. منتها امام حسین آن کسی بود که برای اولین بار این حرکت را انجام داد. قبل از او انجام نشده بود؛ چون قبل از او در زمان پیغمبر و

امیرالمؤمنین چنین زمینه و انحرافی به وجود نیامده بود، یا اگر هم در مواردی انحرافی بود، زمینه‌ی مناسب و مقتضی نبود. زمان امام حسین، هر دو وجود داشت. در باب نهضت امام حسین، این اصل قضیه است.

پس می‌توانیم این‌طور جمع‌بندی کنیم، بگوییم: امام حسین قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه‌ی اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه‌ی اسلامی است، انجام دهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. البته این کار، گاهی به نتیجه‌ی حکومت می‌رسد؛ امام حسین برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه‌ی شهادت می‌رسد؛ برای این هم آماده بود.^{۱۴}

خطر برای اصل اسلام

ما به چه دلیل این مطلب را عرض می‌کنیم؟ این را از کلمات خود امام حسین به دست می‌آوریم. من در میان کلمات حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام، چند عبارت را انتخاب کرده‌ام البته بیش از اینهاست که همه، همین معنا را بیان می‌کند اول در مدینه؛ آن شبی که ولید حاکم مدینه، حضرت را احضار کرد و گفت: معاویه از دنیا رفته است و شما باید با یزید بیعت کنید؛ حضرت به او فرمود: باشد تا صبح، «تنظر و تنظرون اینا احق بالبیعة و الخلافة»^{۱۵} برویم فکر کنیم، ببینیم ما باید خلیفه شویم، یا یزید باید خلیفه شود؛ مروان فردای آن روز، حضرت را در کوچه‌های مدینه دید، گفت: یا ابا‌عبدالله، تو خودت را به کشتن می‌دهی! چرا با خلیفه بیعت نمی‌کنی؟ بیا بیعت کن، خودت را به کشتن نده؛ خودت را به زحمت نینداز!

حضرت در جواب او، این جمله را فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام، اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید»^{۱۶}؛ دیگر باید با اسلام، خداحافظی کرد و بدرود گفت؛ آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا گردد؛ قضیه‌ی شخص یزید نیست؛ هرکس مثل یزید باشد. حضرت می‌خواهد بفرماید که تا به حال هر چه بود، قابل تحمّل بود؛ اما الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی

مثل یزید، نابود خواهد شد. به این که خطر انحراف، خطر جدی است، اشاره می‌کند. مسأله، عبارت از خطر برای اصل اسلام است.^{۱۷}

واجبی که قبل از امام حسین، انجام نگرفته

حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام، هم هنگام خروج از مدینه، هم هنگام خروج از مکه، صحبت‌هایی با محمّد بن حنفیه داشت. به نظر من می‌رسد که این وصیت، مربوط است به هنگامی که می‌خواست از مکه خارج شود. در ماه ذیحجه هم که محمد بن حنفیه به مکه آمده بود، صحبت‌هایی با حضرت داشت. حضرت به برادرش محمد بن حنفیه، چیزی را به عنوان وصیت نوشت و داد.

آن‌جا بعد از شهادت به وحدانیت خدا و چه و چه، به این‌جا می‌رسد: «و انی لم اخرج اشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً»؛ یعنی کسانی اشتباه نکنند و تبلیغات‌تجیها تبلیغ کنند که امام حسین هم مثل کسانی که این گوشه و آن گوشه، خروج می‌کنند برای این‌که قدرت را به چنگ بگیرند برای خودنمایی، برای عیش و ظلم و فساد وارد میدان مبارزه و جنگ می‌شود! کار ما از این قبیل نیست؛ «و انما خرجت لطلب الاصلاح فی ائمة جدی»^{۱۸}. عنوان این کار، همین اصلاح است؛ می‌خواهم اصلاح کنم. این همان واجبی است که قبل از امام حسین، انجام نگرفته بوده است.

این اصلاح، از طریق خروج است خروج، یعنی قیام حضرت در این وصیتنامه، این را ذکر کرد تقریباً تصریح به این معناست یعنی اولاً می‌خواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است؛ نه برای این است که حتماً باید به حکومت برسیم، نه برای این است که حتماً باید برویم شهید شویم. نه؛ می‌خواهیم اصلاح کنیم. البته اصلاح، کار کوچکی نیست. یک وقت شرایط، طوری است که انسان به حکومت می‌رسد و خودش زمام قدرت را به دست می‌گیرد؛ یک وقت نمی‌تواند این کار را بکند نمی‌شود شهید می‌شود. در عین حال هر دو، قیام برای اصلاح است.

بعد می‌فرماید: «ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی»^{۱۹}؛ این اصلاح، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است. این هم یک بیان دیگر.^{۲۰}

تکلیف بزرگ، احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر و نظام اسلامی

حضرت در مکه، دو نامه نوشته است که: یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه است. در نامه‌ی حضرت به رؤسای بصره، این‌طور آمده است: «و قد بعث رسولی الیکم بهذا الکتاب و انا ادعوکم الی کتاب اللّٰه و سنّة نبیّه فان سنّة قد امیتت و البدعة قد احییت فان تسمعوا قولی اهدیکم الی سبیل الرّشاد» (۳۹)؛ من می‌خواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم؛ زیرا سنت را میرانده‌اند و بدعت را زنده کرده‌اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی می‌خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر و نظام اسلامی است.

بعد در نامه به اهل کوفه فرمود: «فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب و القائم بالقسط الذائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذلک اللّٰه و السلام»^{۲۱}؛ امام و پیشوا و رئیس جامعه‌ی اسلامی نمی‌تواند کسی باشد که اهل فسق و فجور و خیانت و فساد و دوری از خدا و اینهاست. باید کسی باشد که به کتاب خدا عمل کند. یعنی در جامعه عمل کند؛ نه این‌که خودش در اتاق خلوت فقط نماز بخواند؛ بلکه عمل به کتاب را در جامعه زنده کند، اخذ به قسط و عدل کند و حق را قانون جامعه قرار دهد.

«الذائن بدین الحق»، یعنی آیین و قانون و مقررات جامعه را حق قرار دهد و باطل را کنار بگذارد. «و الحابس نفسه علی ذالک للّه»؛ ظاهراً معنای این جمله این است که خودش را در خط مستقیم الهی به هر کیفیتی حفظ کند و اسیر جاذبه‌های شیطانی و مادی نشود؛ والسلام بنابر این، هدف را مشخص می‌کند.^{۲۲}

تکلیف هر مسلمانی در مقابل این وضعیت

امام حسین از مکه خارج شد. آن حضرت در بین راه در هر کدام از منازل، صحبتی با لحنهای مختلف دارد. در منزلی به نام «بیضه»، در حالی که حرّین یزید هم در کنار حضرت است حضرت می‌رود، او هم در کنار حضرت می‌رود به این منزل رسیدند و فرود آمدند. شاید

قبل از این که استراحت کنند یا بعد از اندکی استراحت حضرت ایستاد و خطاب به لشکر دشمن، این گونه فرمود:

«يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ، اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) قَالَ: «مَنْ رَاٰ سُلْطٰنًا جَائِرًا مُّسْتَحْلًا لِّحَرَامِ اللّٰهِ، نَاكِتًا لِّمُهْدِ اللّٰهِ، مُخَالَفًا لِّسُنَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ يَمْعَلُ فِي عِبَادَةِ اللّٰهِ بِالْاِثْمِ وِ الْعِدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يَغْتَرِ بِقَوْلِ وَا لَا فَعَلَ كَانَ حَقًّا عَلٰى اللّٰهِ اَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ»^{۲۳}؛ یعنی اگر کسی ببیند حاکمی در جامعه، بر سر کار است که ظلم می کند، حرام خدا را حلال می شمارد، حلال خدا را حرام می شمارد، حکم الهی را کنار می زند عمل نمی کند و دیگران را به عمل وادار نمی کند؛ یعنی در میان مردم، با گناه، با دشمنی و با ظلم عمل می کند حاکم فاسدِ ظالم جائر، که مصداق کاملش یزید بود «وَلَمْ يَغْتَرِ بِقَوْلِ وَا لَا فَعَلَ» و با زبان و عمل، علیه او اقدام نکند، «كَانَ حَقًّا عَلٰى اللّٰهِ اَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ» خدای متعال در قیامت، این ساکت بی تفاوت بی عمل را هم به همان سرنوشتی دچار می کند که آن ظالم را دچار کرده است؛ یعنی با او در یک صف و در یک جناح قرار می گیرد.

این را پیغمبر فرموده است. این که عرض کردیم پیغمبر، حکم این مطلب را فرموده است، این یکی از نمونه های آن است. پس پیغمبر مشخص کرده بود که اگر نظام اسلامی، منحرف شد، باید چه کار کرد. امام حسین هم به همین فرمایش پیغمبر، استناد می کند.

پس تکلیف، چه شد؟ تکلیف، «بِغَيْرِ بَقْوَلِ وَا لَا فَعَلَ» شد. اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت البته در زمانی که موقعیت مناسب باشد واجب است در مقابل این عمل، قیام و اقدام کند. به هر کجا می خواهد برسد؛ گذشته شود، زنده بماند، به حسب ظاهر موفق شود، یا نشود. هر مسلمانی در مقابل این وضعیت باید قیام و اقدام کند. این تکلیفی است که پیغمبر فرموده است.^{۲۴}

و جوب همین اقدام بر تک تک مسلمانان

امام حسین فرمود: «و اَنْتِ اِحِقُّ بِهَذَا»؛ من از همه ی مسلمانان شایسته ترم به این که این قیام و این اقدام را بکنم؛ چون من پسر پیغمبرم. اگر پیغمبر، ایسن تغییر، یعنی همین اقدام را بر تک تک مسلمانان واجب کرده است، بدیهی است حسین بن علی، پسر پیغمبر، وارث علم و حکمت پیغمبر، از دیگران واجبتر و مناسبتر است که اقدام کند و من به خاطر این است که اقدام کردم. پس امام، علت قیام خود را بیان می کند.

در منزل «ازید» که چهار نفر به حضرت ملحق شدند، بیان دیگری از امام حسین علیه‌السلام هست. حضرت فرمود: «اما واللّه انی لأرجو ان یکون خیراً ما اراد الله بنا؛ قتلنا او ظفرنا». این هم نشانه‌ی این‌که گفتیم فرقی نمی‌کند؛ چه به پیروزی برسند، چه کشته بشوند، تفاوتی نمی‌کند. تکلیف، تکلیف است؛ باید انجام بگیرد. فرمود: من امیدم این است که خدای متعال، آن چیزی که برای ما در نظر گرفته است، خیر ماست؛ چه کشته بشویم، چه به پیروزی برسیم. فرقی نمی‌کند؛ ما داریم تکلیفمان را انجام می‌دهیم.^{۲۵}

نظام جامعه‌ی اسلامی دچار یک فساد بنیانی

در خطبه‌ی اول بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود: «قد نزل من الامر ما قد ترون...»^{۲۶} بعد فرمود: «الا ترون الحق لایعمل به و الی الباطل لایتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء ربه حقاً»^{۲۷} تا آخر این خطبه خلاصه و جمع‌بندی کنیم. پس امام حسین علیه‌السلام برای انجام یک واجب، قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، متوجه به یکایک مسلمانان است. این واجب، عبارت است از این‌که هر وقت دیدند که نظام جامعه‌ی اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی احکام اسلامی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند. البته در شرایط مناسب؛ آن وقتی که بدانند این قیام، اثر خواهد بخشید. جزو شرایط، زنده ماندن، کشته نشدن، یا اذیت و آزار ندیدن نیست. اینها جزو شرایط نیست؛ لذا امام حسین علیه‌السلام قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد تا درسی برای همه باشد.^{۲۸}

شرایط بعد از زمان امام حسین

ممکن است هرکسی در طول تاریخ و در شرایط مناسب، این کار را بکند؛ البته بعد از زمان امام حسین، در زمان هیچ‌یک از ائمه‌ی دیگر، چنین شرایطی پیش نیامد. خود این تحلیل دارد که چطور پیش نیامد؛ چون کارهای مهم دیگری بود که باید انجام می‌گرفت و چنین شرایطی، در جامعه‌ی اسلامی، تا آخر دوران حضور و اول زمان غیبت، اصلاً محقق نشد. البته در طول تاریخ، از این‌گونه شرایط در کشورهای اسلامی، زیاد پیش می‌آید. امروز هم شاید در دنیای

اسلام جاهایی است که زمینه هست و مسلمانان باید انجام دهند. اگر انجام دهند، تکلیفشان را انجام داده‌اند و اسلام را تعمیم و تضمین کرده‌اند. بالاخره یکی، دو نفر شکست می‌خورند.^{۲۹}

ریشه‌کنی فساد و انحراف

وقتی این تغییر و قیام و حرکت اصلاحی تکرار شود، مطمئناً فساد و انحراف، ریشه‌کن شده و از بین خواهد رفت. هیچ‌کس این راه و این کار را بلد نبود؛ چون زمان پیغمبر که نشده بود، زمان خلفای اول هم که انجام نگرفته بود، امیرالمؤمنین هم که معصوم بود، انجام نداده بود. لذا امام حسین علیه‌السلام از لحاظ عملی، درس بزرگی به همه‌ی تاریخ اسلام داد و در حقیقت، اسلام را هم در زمان خودش و هم در هر زمان دیگری بیمه کرد.

هرجا فسادی از آن قبیل باشد، امام حسین در آن‌جا زنده است و با شیوه و عمل خود می‌گوید که شما باید چه کار کنید. تکلیف این است؛ لذا باید یاد امام حسین و یاد کربلا زنده باشد؛ چون یاد کربلا این درس عملی را جلو چشم می‌گذارد.^{۳۰}

درس عاشورا در کشورهای اسلامی

متأسفانه در کشورهای اسلامی دیگر، درس عاشورا آن چنان که باید شناخته شده باشد، شناخته شده نیست. باید بشود. در کشور ما شناخته شده بود. مردم در کشور ما امام حسین را می‌شناختند و قیام امام حسین را می‌دانستند. روح حسینی بود؛ لذا وقتی امام فرمود که محرم ماهی است که خون بر شمشیر پیروز می‌شود، مردم تعجب نکردند. حقیقت هم همین شد؛ خون بر شمشیر، پیروز گردید.

بنده یک وقت در سالها پیش، همین مطلب را در جلسه‌ای از جلسات برای جمعیتی عرض کردم البته قبل از انقلاب مثالی به ذهنم آمد، آن را در آن جلسه گفتم؛ آن مثال عبارت است از داستان همان طوطی که مولوی در مثنوی ذکر می‌کند.

یک نفر یک طوطی در خانه داشت البته مثل است و این مثلها برای بیسان حقایق است زمانی می‌خواست به سفر هندی برود. با اهل و عیال خود که خداحافظی کرد، با آن طوطی هم

وداع نمود. گفت من به هند می‌روم و هند سرزمین توست. طوطی گفت: به فلان نقطه برو، قوم و خویشها و دوستان من در آن جایند. آن‌جا بگو یکی از شما در منزل ماست. حال مرا برای آنها بیان کن و بگو که در قفس و در خانه‌ی ماست. چیز دیگری از تو نمی‌خواهم. او رفت، سفرش را طی کرد و به آن نقطه رسید. دید بله، طوطیهای زیادی روی درختان نشسته‌اند. آنها را صدا کرد، گفت: ای طوطیهای عزیز و سخنگو و خوب! من پیغامی برای شما دارم؛ یک نفر از شما در خانه‌ی ماست، وضعیتش هم خیلی خوب است. در قفس به سر می‌برد، اما زندگی خیلی خوب و غذای مناسب دارد او به شما سلام رسانده است.

تا آن تاجر این حرف را زد، یک وقت دید آن طوطیها که روی شاخه‌های درختان نشسته بودند، همه بال بال زدند و روی زمین افتادند. جلو رفت، دید مرده‌اند! خیلی متأسف شد و گفت چرا من حرفی زدم که این همه حیوان مثلاً پنبج تا، ده تا طوطی با شنیدن این حرف، جانشان را از دست دادند! اما گذشته بود و کاری نمی‌توانست بکند. تاجر برگشت. وقتی به خانه‌ی خودش رسید، سراغ قفس طوطی رفت. گفت: پیغام تو را رساندم. گفت: چه جوابی دادند؟ گفت: تا پیغام تو را از من شنیدند، همه از بالای درختان پر پر زدند، روی زمین افتادند و مردند! تا این حرف از زبان تاجر بیرون آمد، یک وقت دید طوطی هم در قفس، پر پر زد و کف قفس افتاد و مرد! خیلی متأسف و ناراحت شد. در قفس را باز کرد. طوطی مرده بود دیگر؛ نمی‌شد نگاهش دارد. پایش را گرفت و آن را روی پشت بام، پرتاب کرد. تا پرتاب کرد، طوطی از وسط هوا بنای بال زدن گذاشت و بالای دیوار نشست! گفت: از تو تاجر و دوست عزیز، خیلی ممنونم؛ تو خودت وسیله‌ی آزادی مرا فراهم کردی. من نمرده بودم؛ خودم را به مردن زدم و این درسی بود که آن طوطیها به من یاد دادند! آنها فهمیدند که من این‌جا در قفس، اسیر و زندانیم. با چه زبانی به من بگویند که چه کار باید بکنم تا نجات پیدا کنم؟ عملاً به من نشان دادند که باید این کار را بکنم، تا نجات یابم! بمیر تا زنده شوی! من پیغام آنها را از تو گرفتم و این درسی عملی بود که با فاصله‌ی مکانی، از آن منطقه به من رسید. من از آن درس استفاده کردم.^{۳۱}

بی‌نوشت‌ها

۱. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۰۳/۱۹.
۲. ر.ک: کتاب نقد (تجبر و تجدد)، مقاله پژوهشگر.
۳. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۰۳/۱۹.
۴. همان.
۵. همان.
۶. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۷۰.
۷. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۰۳/۱۹.
۸. مانده: ۴۵.
۹. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۰۳/۱۹.
۱۰. همان.
۱۱. همان.
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. همان.
۱۵. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.
۱۶. همان، ج ۴۴، ص ۳۲۵.
۱۷. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۰۳/۱۹.
۱۸. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.
۱۹. همان.
۲۰. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۰۳/۱۹.
۲۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۵.
۲۲. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۰۳/۱۹.
۲۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.
۲۴. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۳۷۴/۰۳/۱۹.



پژوهشگری
رتال جامع علوم انسانی

۴۵. همان

۲۶. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۲۷. همان.

۲۸. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) ۱۹/۳/۱۳۷۴.

۲۹. همان

۳۰. همان.

۳۳. همان.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ژړو، شکاره علوم انسانې ومطالعات فرېښکې
پرتال جامع علوم انسانې